

سگ آبی

سگ آبی، بی‌اعتنا به جمعیت، رودخانه را ترک گفت. زیر درختی ایستاد و دست راست کوچک خود را به عقب برد و مشت گره کرده‌ی خود را روی پهلوی راست خود قرار داد و با حرکتی مکانیکی مشت خود را عقب و جلو راند. به نظر دلخور می‌آمد و این حرکت نوعی ابراز دلخوری منسوخ شده در میان سگ‌های آبی است. من هم زیاد او را، و یا کلاً سگ‌های آبی را نمی‌شناسم ولی درباره‌اش زیاد شنیده‌ایم. خانم توت‌وه هفته‌ی پیش در پارک کنار خانه‌ی ما می‌گفت بالاخره پلیس از راز درختهای قطع شده سر در آورده است. پرسیدم کسی را هم دستگیر کرده‌اند؟ سرش را تکان داد و گفت درختها را سگ‌آبی قطع کرده است.

چند سال پیش، ماموران شهرداری در حال پاکسازی رودخانه بودند و در جریان این ماموریت به اشتباه چند سگ آبی را کشتند، یعنی همسر و کوکان سگ آبی را کشتند. مدتها خبری از سگ آبی نبود ولی چند ماه پس از آن ماجرای وحشتناک با قطع کردن درختها اعلام وجود کرد. خانم توت‌وه از دوستان صمیمی سگ آبی است و ظاهراً تنها کسی است که سگ‌آبی حاضر است با او صحبت کند. او می‌گوید سگ آبی آن کشتار را کاملاً برنامه‌ریزی شده می‌داند و حتی یک بار وقتی حالش شدت کرده گفته صدای خنده‌ی ماموران شهرداری را در حالی که با بیل اعضای خانواده‌ی سگ آبی را می‌کشتند، شنیده است. البته من هم گاهی، بخصوص شبها، صدای ناله‌های سگ آبی را می‌شنوم. صدایی که آنقدر وسیع است که شهر به بخشی از آن تبدیل می‌شود. حتی یک بار از خانم توت‌وه شنیدم که می‌گفت سگ‌آبی قدرت جادویی دارد و شهر را نفرین کرده است. مقامات مذهبی شهر هم که مایل نیستند کسی غیر از خودشان مدعی ارتباط با عالم ماور باشد، در حال تدارک تبلیغاتی علیه سگ آبی‌اند. اگر سگ آبی به جادوگری متهم شود او را در مرکز شهر به آتش خواهند کشید. رابطه‌ی بین جادوگران و مقامات مذهبی همیشه خیلی عجیب بوده، هر دو عمیقاً باور دارند جهانی ماورای جهان طبیعی وجود دارد و هر دو بر تاثیرگذاری و قدرت نهفته در آن عالم تاکید دارند. جادوگرها مدعی‌اند می‌توانند از آن قدرت برای تاثیر گذاشتن بر مناسبات این جهان به صورت فردی اقدام کنند ولی مقامات مذهبی چنین توانی را در انحصار گروه خود می‌دانند. آنطور که خانم توت‌وه می‌گوید دعوی بین سگ آبی و مقامات مذهبی شهر، نبردی عریان برای بدست آوردن قدرت ماوراطبیعی است.

باور اینکه سگ آبی با دستان کوچکش توان به کار گرفتن قدرتهای ماورایی و در خدمت گرفتن آنها را داشته باشد برای من و بقیه‌ی ساکنان کنار رودخانه دشوار است. ولی واقعیت این است که سگ آبی زخم بزرگی در دل دارد و من هم شنیده‌ام که زخمی شدن دل، به آه و ناله‌های شخص، توان ماورایی می‌بخشد. شاید قدرت سگ آبی نه از دستان کوچکش که از دل زخم خورده‌اش نشات می‌گیرد. همین الان هم آه و ناله‌های سگ آبی کل شهر را در خود می‌بلعد، نمی‌دانم اگر او را در مرکز شهر بسوزانند و در آن هنگام آهی بلند بکشد، آن آه چگونه ما و شهر ما را تسخیر خواهد کرد. مقامات مذهبی شهر فکر می‌کنند اگر به کسی زخمی بزنند او را نشانه‌دار می‌کنند و واقعاً همین اینطور است. ولی این همه‌ی ماجرا نیست، وقتی زخم می‌زنند، در همان حال زخمی هم می‌شوند، آه مثل چاقو نمی‌برد و مثل شعله نمی‌سوزاند، زخم خاص خودش را دارد، به شکلی که بودن دردناک می‌شود. برای اینکه صدای آه کل وجودت را تسخیر نکند و خودت را نکشی مجبوری مدام سرت را به چیزی گرم کنی تا آن صدا رهایت کند. من و بقیه‌ی سکنه‌ی شهر واقعاً نگرانیم اگر سگ آبی را بسوزانند همچین بلایی سرمان بیاید.

ولی مگر ما چه قدرتی داریم؟ سهم ما از آن قدرت ماورایی صفر است و تمام تلاشمان باید همین باشد که از شر آن در امان باشیم. گاهی وقتها فکر می‌کنم دوستی آدمها با سگ‌های آبی اشتباه بوده است. آدم باید با همقد خودش دوست شود، سگ آبی خیلی تواناتر از ماست. یعنی خوب که فکر می‌کنم می‌بینم سگ آبی خودش مقصر است، او که دانا و تواناست نباید با ما که ناتوان، نادان و ضعیف‌تریم دوستی می‌کرد. آدم وقتی با بزرگتر از خودش دوست می‌شود آسیب‌پذیر می‌شود و حتی اگر آن بزرگتر آدمی را له نکند، همین تجربه‌ی آسیب‌پذیر بودن خودش کافی است تا برای همیشه تو را آدم دیگری کند. آدمی که دریا را دیده و کوچکی در برابر آن را تجربه کرده حتی اگر در آن شنا نکند و یا غرق هم نشود، دیگر آن آدم سابق نیست. آدم باید با همقد خودش دوست شود. هم سگ آبی، هم ما، هر دو از اندازه‌ی خود غافل شدیم. شاید اگر دوست نمی‌شدیم، سگ آبی هم هیچگاه زخم نمی‌خورد و زخم نمی‌زد. خوب که فکرش را می‌کنم می‌بینم به غیر از خانم توت‌وه کسی با سگ آبی آنقدری دوستی نداشته است. شاید اصلاً مسئله‌ی دوستی هم نیست، مسئله‌ی تعامل و در ارتباط بودن است. آدمی باید با همقد خودش تعامل کند. ولی خب چه می‌شود کرد؟ ما و سگ آبی هر دو در یک شهر به دنیا آمدیم. شاید آدمی ناگزیر گاهی با ناهمقد خودش روبرو می‌شود و یک بار برای همیشه زندگیش تغییر می‌کند. چه می‌توان کرد؟